



پزشک‌ها گریه نمی‌کنند؟

آیا پزشکان یا مددکارانی که بخش اورژانس یا خدمات آمبولانس کار می‌کنند می‌توانند در حال کار دچار احساسات شوند؟

انتشار عکسی از یک پزشک اورژانس که در بیرون بیمارستانی در جنوب کالیفرنیا دست بر دیوار گذاشته بود و گریه می‌کرد در شبکه‌های اجتماعی بحث‌های زیاد به راه انداخت. ظاهر این عکس را یکی از دوستان این پزشک و همکار او با اجازه خودش منتشر کرده است. تنها چند دقیقه

بعد از گرفتن این عکس، پزشک به سر کار خود بازگشته و به‌طور عادی به کارش ادامه داد، اما انتشار این عکس باعث شد که هزاران نفر در شبکه‌های اجتماعی نظرات خود را درباره این که آیا یک پزشک در سر کار خود باید احساساتی شود یا نه و آیا می‌تواند گریه کند یا نه، ابراز کند. عکاس صحنه‌ای

تکان دهنده را شکار کرده است. از فردی که در حرفه‌ای کار می‌کند که از همان ابتدا به او آموزش می‌دهند که حرفه‌ای عمل کرده و از احساسات به‌دور باشد. اما در عین حال، این عکس نشان‌دهنده واقعیت احساسات یک انسان نیز هست. انسانی که حالا مشغول حرفه طبابت است. این عکس همچنین

وجهی از پزشک را نشان می‌دهد که مردم معمولاً نمی‌بینند. یکی از کاربران شبکه‌های اجتماعی که اتفاقاً پزشک نیز هست درباره این عکس نوشته: «وقتی که درباره کار ما صحبت می‌شود باید بدانیم که هیچ چیز سخت‌تر از این نیست که به خانواده‌ای خبر بدهید

که یکی از اعضای را از دست داده است. شما می‌توانید سخت‌ترین کارها را به من واگذار کنید، اما خواهش می‌کنم از من نخواهید به مادری بگویم که پسرش را آن هم به طرز غیرمنتظره‌ای از دست داده است. ما می‌توانیم تمام تلاشمان را بکنیم و امیدوار باشیم. اما گاهی اوقات آن لحظه تلخ فرامی‌رسد. لحظه‌ای که دیگر از احیا کردن دست می‌کشی. دور و برت را نگاه می‌کنی. نگاهی به کفش‌هایت می‌اندازی و دقت می‌کنی که بیمار فوت‌شده لکه‌های خون بر بدن و لباسش نباشد تا خانواده نرنجد. آن وقت لباست را می‌پوشی و نفس عمیقی می‌کشی. چون می‌دانی که مجبوری این خبر بد را به خانواده بدهی. این بدترین چیزی است که می‌تواند رخ دهد. به همین دلیل است که من حقیقتاً حال پزشک در عکس را درک می‌کنم.»

اما برخی معتقدند که دکترها اجازه ندارند درگیر احساسات یا غم و غصه شوند، چراکه به آنها آموزش داده نشده است که چطور با غم و غصه کنار بیایند یا این که چطور خبر بد را به خانواده‌های بیمار بدهند؛ برای مثال یک جراح درباره این عکس نوشته است: «کاملاً درک می‌کنم که این آدم چه حسی دارد. دیروز بیمار ۱۷ ماهه‌ای داشتم که فوت شد. در طول روز و در میانه ویزیت کردن بیمارهایم هر وقت به دستشویی رفتم گریه کردم. در راه‌پله بیمارستان نمی‌توانستم جلوی اشک‌هایم را بگیرم. زندگی خیلی شکننده است و این که افرادی را که ما وظیفه نجات دادنشان را داریم زیر دستمان از دست می‌روند، هیچ وقت ترک نمی‌کنند.»

با وجود این، هستند کسانی که معتقدند در حرفه پزشکی گریه کردن غیرحرفه‌ای است. یک امدادگر آمبولانس درباره پزشک زنی نوشته بود که بعد از دست دادن یک بچه گریه می‌کرد. با خودش فکر کرد که کار آن پزشک غیرحرفه‌ای است، اما بعد از خودش پرسید که گریه کردن آن زن به چه کسی آسیب زده است؟ در عین حال برخی از پزشکان هستند که به دلیل غلبه احساسات بر آنها، از طرف مسئولان بیمارستان اخطار دریافت کرده‌اند؛ مثل همان پزشک زن رئیس بیمارستان به او گفته بود که گریه کردن غیرحرفه‌ای است و جایی در بیمارستان او ندارد. بعضی از پزشکان هم هستند که با این مسأله مشکل دارند. اما آیا غمگین شدن یک پزشک به دلیل از دست دادن بیمارانش یک عکس‌العمل طبیعی انسانی نیست؟

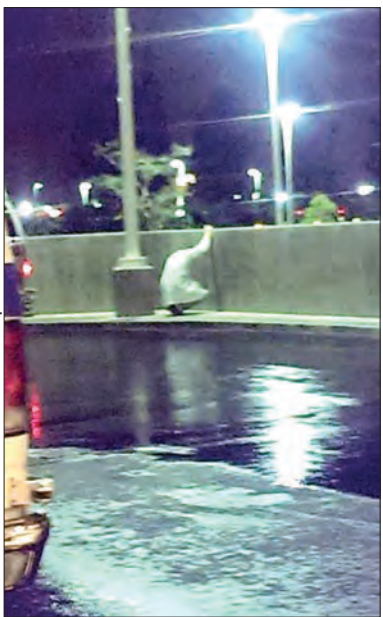
سوالی که ایجاد می‌شود این است که بیماران نسبت به گریه کردن پزشکان چه عکس‌العملی دارند؟ به نظر می‌رسد که بیماران با این مسأله مشکلی ندارند و اتفاقاً از پزشک‌هایی که غمخوار آنها هستند خوششان می‌آید. برای مثال یکی از کاربران شبکه‌های اجتماعی نوشته است: «وقتی دخترم در بیمارستان از دست رفت پزشکان و پرستاران در مقابل ما ایستادند و همه آنها به همراه ما اشک می‌ریختند. هیچ وقت این مهربانی آنها را فراموش نخواهم کرد. آنها حقیقتاً آدم‌های خاصی بودند.»

از سوی دیگر برداشت عمومی نیز وجود دارد که می‌گوید: «مردها گریه نمی‌کنند.» شاید این برداشت از لحاظ اجتماعی تا حدودی درست باشد. شاید به مردها یاد داده‌اند که به راحتی گریه نکنند. اما یک

کاربر نگاه دیگری به این مسأله دارد. او نوشته: «این مرد آن قدر شجاعت داشته اشک‌هایش را بر صورت جاری کند.» کاربر دیگری نوشته: «پدر من پزشک اورژانس است. همیشه شب‌ها کار می‌کند. معمولاً درباره بیمارهایش در خانه حرف نمی‌زند اما درباره ماجراهای کلی که داشته سر میز شام صحبت می‌کند؛ ولی شب‌هایی را به خاطر دارم که پدرم به خانه می‌آمد و در آغوش مادرم گریه می‌کرد چون نتوانسته بود بیماری را از مرگ نجات دهد و تلاش‌هایش نتیجه ندادند بود. پدرم فکر می‌کرد که ما بچه‌ها متوجه نمی‌شویم اما من بارها این اتفاقات را دیده‌ام. وقتی پدرم را می‌بینم که برای این که نتوانسته جان یک انسان را نجات دهد، این گونه گریه می‌کند، احترامم برایش دو چندان می‌شود.»

در هر صورت به نظر می‌رسد که بیماران و خانواده بیماران به همدردی پزشکان نیاز دارند. تصور کنید پزشکی که در تصویر می‌بینید به خودش مسلط می‌بود و خیلی طبیعی به سر کار خود بازمی‌گشت. یکی از کاربران در این خصوص می‌نویسد: نکته‌ای که اکثر آدم‌ها از درکش عاجزند این است که این مرد حالا باید خودش را جمع‌وجور کند و وارد اتاق دیگری شود. خودش را معرفی کند و در حالی که با بیمار دست می‌دهد، لیخندی به لب داشته باشد. گاهی اوقات همین دیدار هم خیلی معمولی پیش نمی‌رود. گاهی اوقات وقتی وارد اتاق می‌شوید، همراهان بیمار گله و شکایت دارند که نیم‌ساعت است منتظر مانده‌اند. گاهی اوقات وقتی وارد اتاق می‌شوید، بیماری را می‌بینید که در یک قدمی مرگ است. به

این فکر کنید که این پزشک همین حالا باید برگردد و با همه اینها روبه‌رو شود. برخی دیگر معتقدند که پزشک‌هایی که احساسات خود را بروز نمی‌دهند، از لحاظ روانی بیمار می‌شوند. یکی از کاربران نوشته است: «دوستی داشتم که پزشک بود. آن قدر فشار



عکسی از پزشک در حال گریه در بیمارستان

روحي بر رویش زیاد بود که برای فرار از آنها به کواکبین روی آورده بود. پزشک فوق تخصص بود و از لحاظ مالی زندگی بسیار خوبی داشت. یک روز از او پرسیدم چرا مواد مصرف می‌کنند و او تنها یک جمله در جوابم گفت: «فکر می‌کردم که می‌توانم با استفاده از آخرین روش‌های پزشکی جان مردم را نجات دهم. از بد حادثه مسئول بخشی در بیمارستان شدم که سرورکارش با بیمارانی است که بیماری‌های لاعلاج دارند. بنابراین کارم این است که تنها درد کشیدن آنها را کمتر کنم و نظاره مرگ تدریجی آنها باشم و بعد هم در مقابل خانواده‌هایشان بایستم و خبر فوت عزیزشان را بدهم.»

تحقیقات نشان داده است که پزشک‌هایی که احساسات ناشی از فشار کاری‌شان را بیرون نمی‌ریزند، به تدریج به رفتارهای خشن، افسردگی و حتی خودکشی روی می‌آورند. برخی دیگر از پزشکان نیز به دلیل این فشارها به مصرف مواد مخدر، الکل و یا گذراندن بیش از حد وقتشان با دوستان روی می‌آورند که همه اینها موجب دور شدن آنها از خانواده و در خطر قرار گرفتن امنیت روانی خانواده می‌شود.

استرس همیشه با تو است

پیتر، یک امدادگر آمبولانس در انگلیس است که بعد از ۲۰ سال سابقه کار مجبور شد به خاطر فشارهای صعبی که در حین کار به او وارد شد، به مدت دو ماه مرخصی بگیرد و استراحت کند. خودش داستان خود را اینگونه روایت می‌کند: در یکی از ماموریت‌هایم به خانه‌ای رفتم که مادر و دختر خردسالش به طرز عجیبی گریه می‌کردند؛ چراکه شوهر ۳۵ ساله آن زن به دلیل حمله قلبی از دنیا رفته بود. بعد از چند دقیقه پسر کوچکشان هم از مدرسه به خانه آمد و وقتی پدرش را دید که روی زمین دراز کشیده است، به گریه افتاد. آن جابود که من هم تا زمانی که پلیس به خانه برسد، به همراه خانواده به گریه افتادم. گاهی اوقات حقیقتاً گرفتار احساسات می‌شوید. معمولاً این چیزها در شما پایگانی می‌شود، اما مشکل از زمانی آغاز می‌شود که ظرفیت این پایگانی پر می‌شود. معمولاً امدادگران آمبولانس به دلایل مختلف دچار استرس می‌شوند. زمانی میزان استرس بیشتر می‌شود که درخواست‌ها برای اعزام آمبولانس نیز بیشتر می‌شود. اساساً این شغل، استرس‌زاست. امدادگران معمولاً با

کسانی سروکار دارند که دچار خونریزی هستند یا به دلایل مختلف در آستانه مرگ قرار دارند. علاوه بر این که باید به بیماری‌ای که در آستانه مرگ است، رسیدگی شود، در عین حال باید همراهان بیمار را هم آرام کنند و از استرس و اضطراب آنها بکاهند. همه اینها را که کنار هم بگذارید، برای کار در این شغل به اعصاب فولادین نیاز خواهید داشت.

اگر درخواست‌ها برای اعزام آمبولانس زیاد شود، مدیران امدادی معمولاً فشار وارد آمده را به امدادگران منتقل می‌کنند. در شهرهای خیلی شلوغ که ترافیک نیز سنگین است، استرس امدادگران بیشتر هم می‌شود. از ترس این که مبادا دیر به بیمار برسند، همیشه در این فکر هستند که چطور می‌توانند انبوه خودروها را کنار بزنند و زودتر خود را به مقصد برسانند. علاوه بر این، وقتی که بیمار را سوار آمبولانس کردند، باز هم باید با استرس مسیر بازگشت به بیمارستان دست‌وپنجه نرم کنند. معمولاً امدادگران آمبولانس ساعات کار مشخصی دارند اما کدام امدادگر است که بتواند بگوید همیشه



استرس همیشه با تو است